

تکنولوژی و فرآیندهای سنت‌های علم در ایران

روزبه آقاجری



هنگامی‌که از علم در جغرافیایی خاص حرف می‌زنیم، هم به دستاوردهای آن نظر داریم، هم به نهادهای مرتبط با آن و هم به چیزی که در این‌جا با نام «فرآیند/سنت» از آن یاد کرده‌ام. شاید می‌شد خیلی ساده از «سنت»‌های علمی‌گفت و کار را تمام کرد اما به نظر می‌رسد باید از سویی فرایندوار این سنت‌ها هم سخن گفت. برای برجسته‌کردن همین سویه است که از مفهوم «فرآیند/سنت» استفاده کرده‌ام. تنها باید به یک نکته‌ی اساسی در این‌جا اشاره کنم که در خواندن این متن باید به آن توجه شود و آن این است که در این‌جا خط‌میزی بسیار پررنگی میان علم و تکنولوژی کشیده‌ام که بیش از هر چیز جنبه‌ی انتزاعی و تأکیدی دارد، نه واقعی/عینی.

فرآیند/سنت‌های علم

فرآیند/سنت‌هایی در گذشته‌ی تاریخی ما وجود داشته‌اند که با قطع‌شدن و توقف‌شان، در واقع، آغازگاه‌های فقدان‌های کنونی ما را رقم زده‌اند [۱]. چنین وضعی برای ما در حوزه‌ی ژنریک مانند «علم» شدیدتر بوده است. فرآیند/سنت علم برای ما از پنج‌شش سده‌ی پیش متوقف شده است. از آن پس، یا از پس‌مانده‌ی دانش پیشین به شکل تکنولوژی [۲] (با حتماً به شکل‌های تاریک‌اندیشانه‌ی دیگر [۳]) بهره گرفته‌ایم (تا آغاز دوره‌ی صفویه) یا در برابر دستاوردهای تکنولوژیکی جدید در فرنگ (برای نمونه سلاح آتشین یا حتی علم جدید) دست به «واردکردن» آن «تکنولوژی» زده‌ایم (از بعد از صفویه تا امروز).

قطع‌شدن فرآیند علم، اساساً هم علت و هم نتیجه‌ی از میان‌رفتن سنت‌های علمی است. این سنت‌ها چه به‌تمامی نابود شوند، چه به حاشیه رانده شوند و چه کوچ کنند، مردمریگی از دستاوردهای پیشین خود به جا می‌گذارند که به شکل تکنولوژی در آن جامعه به کار گرفته می‌شود. آن‌گاه که از سویی فرآیند/سنت علم قطع شده باشد و از سویی دیگر، تکنولوژی سنتی دیگر نتواند نیازهای آن جامعه را برآورده کند، ضرورتاً تنها راه باقی‌مانده «واردکردن» چیزی است که بتواند آن نیازها را

برآورده کند. از آنجا که «علم» همواره چنان «فرایند» و «سنت» آشکار می‌شود، نمی‌توان آن را وارد کرد. پس، تنها راه، واردکردن دستاورد فنی آن یعنی تکنولوژی برآمده از آن علم است.

قطع‌شدن فرایند/سنت علم برای ما در تمامی بخش‌های آن (پزشکی، ریاضیات، ستارشناسی، مهندسی و...) به واردکردن تکنولوژی و سپس، «مصرف» آن انجامید. این روند از دوره‌ی صفویه آرام‌آرام آغاز می‌شود، در دوره‌ی پایانی قاجاریه تا پایان پهلوی اول اوج می‌گیرد و تا امروز با قدرت تمام پیش می‌رود. بهرغم این وضعیت، انقلاب مشروطیت خط و جریانی موازی با این جریان «واردکردن/مصرف» گشود که می‌خواست با فعال‌کردن حوزه‌ی سیاست، آن فرایند/سنت‌های فکری و تجربی را از نو فعال کند [۴]. کردوکار فعالانه‌ی سیاسی مبارزان مشروطه در کنار توجه پیگیرانه‌شان به مقوله‌هایی مانند «تفکر»، «علم» و... که در پی‌گیری‌شان برای روشن‌گری، مدرسه‌سازی، فعال‌کردن مطبوعات و... بروز می‌کرد، نشان می‌دهد این مبارزان کمتر به «واردکردن/مصرف» که پیش‌تر به فعال‌کردن آن فرایند/سنت‌های علمی می‌اندیشیده‌اند.

شکست سیاست مبارز آنان در واقع، پیروزی آن جریان دیگر بود؛ جریانی که بعدها در تجددمآبی رضاخانی به شکل واردکردن تکنولوژی (از تکنولوژی راسازی بگیر تا تکنولوژی تجدد) نمود یافت. عقیم‌کردن نهادهایی مانند مدارس، مطبوعات، نشر و دانشگاه که توانایی فعال‌کردن آن فرایند/سنت‌ها را با به‌درون‌کشیدن «علم» اروپا [۵] داشتند، دقیقاً برای ۱، اجتناب از دگرگونی‌های ژرفی که «علم» در زندگی واقعی مردم به وجود می‌آورد و آن‌ها را به طرد دیکتاتوری و تاریک‌اندیشی وامی‌داشت و ۲، برای بازکردن گستره‌ی اقتصادی و سیاسی برای «واردکردن/مصرف» تکنولوژی بود؛ تکنولوژی‌ای که اساساً با هر تفکری (دیکتاتوری، تاریک‌اندیشی و...) کنار می‌آمد و با سیاست‌های کوتاه‌بینانه، تفکر تاریک‌اندیش و میل ثروت‌اندوزی اینان هماهنگ بود.

این روند تا امروز ادامه دارد: در یک سو آن‌هایی که قدرت اقتصادی و سیاسی (حکومت، نهادهای اقتصادی و سیاسی) را در دست دارند و یک‌سره در پی «واردکردن/مصرف» تکنولوژی‌اند و در سوی دیگر، مردان و زنان مبارزی که در حوزه‌ی «علم» در پی بنانهادن فرایند/سنت‌های نوین و مبارزه با تاریک‌اندیشی‌اند و می‌دانند که تنها با شکل‌گرفتن آن فرایند/سنت‌ها است که می‌شود به بیرون‌رفتن از چرخه‌ی بیهوده‌ی «مصرف - مصرف بیشتر» تکنولوژی امید داشت.

سه گریز نظری:

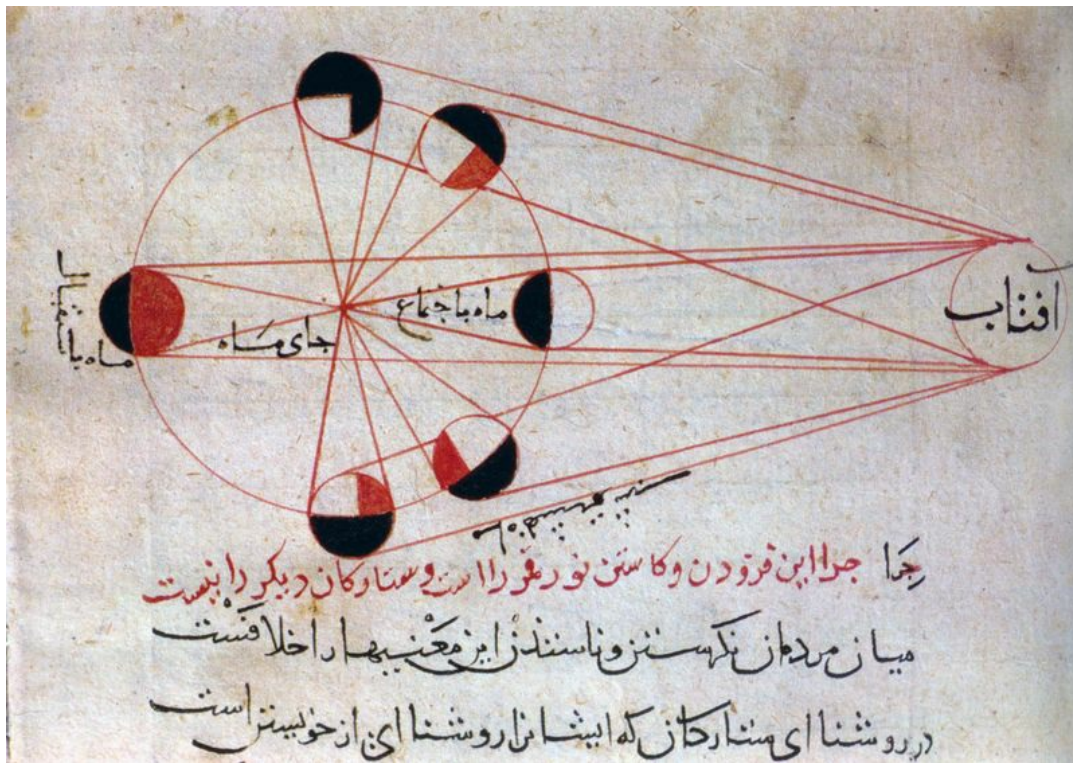
دلیل‌هایی برای توقف فرایند/سنت علم در ایران

۱، به‌حاشیهر انداشدن و توقف فرایند/سنت فلسفه و تفکر منطقی و جای‌گزینی آن با تفکر تقدیرگرایانه و ناعقلی اشعری هر گونه کاوش نظری را در چارچوب مذهب محدود کرد و به بدبینی‌ای ژرف نسبت به فلسفه و علوم ریاضی مانند هندسه و حتا، به علم پزشکی (سنت سینایی) دامن زد. همین تفکر است که با تمام قدرت، با نفوذ در دموستگاه حکومت تمام فرایند/سنت فلسفه و تفکر منطقی را و به دنبال آن، کل فرایند/سنت علم را در تاریخ ما تکه‌پاره کرده است.

۲، استدلال این خلدونی درباره‌ی «غلبه‌ی بادی‌نشین‌ها بر شهرنشین‌ها» در این‌جا معتبر است. برای نمونه حمله‌ی مغول بسیار از فرایند/سنت‌های علمی را از هم پاشاند و متوقف کرد. هر چند در دوره‌های آرامش کوتاه بعدی، دانشمندی به چشم می‌خورند اما آن فرایند/سنت‌ها دیگر بار پا نگرفتند. حتا کوشش‌های ارزشمند متفکران دوره‌ی صفوی نیز تنها مانند درخششی در مسیر دراز تاریکی به نظر می‌آید که همین هم با حمله‌ی افغان‌ها به محاق می‌رود.

۳، عقیم‌کردن، از میان بردن و در نطفه‌خفه‌کردن نهادها و سرکوب و آزار دانشمندی که می‌توانستند آن فرایند/سنت‌ها را شکل دهند و پیش ببرند. دانشمندی مانند بیرونی یا حتا ابن سینا همین که می‌کوشیدند پایه‌های فرایند/سنت علم را بنا کنند، مورد تعقیب و آزار قرار می‌گیرند. سهروردی را می‌کشند و ملاصدرا را تبعید می‌کنند. تنها در صورتی می‌توان از شکل‌گیری یک فرایند/سنت حرف زد که فرایند تفکر و عمل نظری و تجربی علمی بتواند در چارچوب یک سنت تداوم یابد. چنین شرطی هیچ‌گاه در مورد کنش-تفکر علمی این دانشمندان نمی‌توانست بر آورده شود.

۴، «اقتصاد خراجی» حاکم بر صورت‌بندی‌های اقتصادی در ایران و سازوکار بازرگانی چیره عملاً هیچ نیازی به گسترش «علم» نداشته است. از این‌رو، اساساً ضرورتی برای کار علمی دیده نمی‌شده است. بسیار شبیه به دوران فنودالی در اروپا یا قرون وسطا که هر چند علم کلام و فلسفه - آن هم تحت و در قالب ایدئولوژی مذهبی حاکم - واجد شأن و جایگاه بوده‌اند اما کمتر خبری از «علم» می‌توان گرفت.



فروافتادن در چرخه‌ی مصرف تکنولوژی

نخستین بارقه‌ی نیاز ما به تکنولوژی در بخش نظامی پدیدار شد و نقطه‌ی عطف آشکار شدن این ضرورت را می‌توان شکست در جنگ چالدران که در واقع، شکست از تکنولوژی برتر عثمانی‌ها بود، فرض کرد. در دو دوره‌ی بعدی نیز هنوز «شمشیر» نادر و «چوب‌دست» کریم‌خان بالاترین سطح تکنولوژی نظامی کشور هستند و بعد، در دوره‌ی قاجاریه است که آرام‌آرام سلاح آتشین و تکنولوژی‌های نظامی دیگر مانند نظمی و... جا باز می‌کنند.

اساساً دوره‌ی قاجاریه به‌ویژه دوره‌ی ناصرالدین‌شاه را می‌توان آغاز روند «واردکردن/مصرف» تکنولوژی دانست. صنایع داخلی که در فقر و فاقه دست‌وپا می‌زدند و فاقد سرمایه‌ی لازم برای رونق‌بخشی به فعالیت‌هاشان بودند، صرفاً جواب‌گویی مصرف محلی خود بودند و در بسیاری موارد نیز به‌خاطر زیان‌دهی به ورطه‌ی تعطیلی می‌افتادند. در کنار این‌ها، فرنگ‌گردی شاه و دیدن «عجایب بلاد فرنگ» عملاً ثروت عمومی را که از طریق سیستم فتووالی چیره، اول به جیب خان و بعد، به خزانه‌ی ظل‌الله (خان‌خانان) ریخته می‌شد، برای هزینه‌ی «واردکردن/مصرف» هدر داد؛ از واردکردن و مصرف چیزی به نام دارالفنون گرفته تا ماشین دودی و بعدها، راه آهن.

سیاست حاکم هرگز در پی گسترش بنیادهای اجتماعی «علم» نبوده است، به همین علت، ساده‌ترین و در کوتاه‌مدت، سودآورترین کار یعنی «واردکردن/مصرف» تکنولوژی را در پیش گرفته است. اگر می‌خواهید رگه‌هایی از تلاش برای بنیادگذاری فرایند/سنت علم را بیابید، گشتن در میان کردوکارهای حکومت‌ها از قاجار تا امروز بی‌فایده است. باید آن رگه‌ها را در تلاش‌ها و کاوش‌های بی‌پایان مردان و زنانی بیابید که گاه جان بر سر تداوم آن فرایند/سنت‌ها نهادند و اغلب آزارها دیدند و شکنجه‌ها شدند.

حتا انقلاب کبیر مشروطه هم نتوانست این روند را متوقف کند. انقلاب مشروطه در واقع فضایی اجتماعی را گشود تا آن جریان موازی که در پی بنیادگذاری فرایند/سنت علم بود، بتواند آسودتر به کار بپردازد. یا اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم، رخداد مشروطه در حوزه‌ی سیاست، فضایی را گشود که عملاً چه در همان زمان و چه بعدها، رخدادهایی را پدید آورد: برای نمونه رخداد نیما در هنر. رخداد مشروطه، حوزه‌ی علم را هم فعال کرد. بنیادهایی باید به وجود می‌آمد تا می‌شد اساساً از حوزه‌ی علم حرف زد. مدرسه‌سازی و سوادآموزی مبارزانی مانند رشیدی و تأکید بر آموزش دختران توسط انجمن‌های آشکار و پنهان زنان را باید در چارچوب فرایندی که رخداد مشروطه به آن دامن زده بود، باز خواند. این جریان چیزی می‌خواست که در بنیاد با خواست‌های آن جریان «واردکردن/مصرف» تکنولوژی در تضاد بود. آرزوی رشیدی سال‌ها بعد به دست رضاخان به شکلی تحریف‌شده تحقق یافت. تکنولوژی آموزش و پرورش، برپاشده بر جسدهای متفکران مترقی، وارد و اجباری شد.

بی‌شک برپاشدن این نهادها (مدرسه، دانشگاه و...) می‌توانست کمک بزرگی به پاک‌رفتن فرایند/سنت علم در ایران باشد اگر با آغاز هر دوره‌ی شکوفایی تفکر و علم با روند عقیم‌کردن و سرکوب حکومت روبه‌رو نمی‌شدند. حکومت که هرگز در پی آن بنیادگذاری نبود، هر گاه روند گسترش علم را به سود خود و ایدئولوژی کوتاه‌فکرانه‌ی خود نمی‌دید، یا این بنیادها را به ویرانی می‌کشاند یا آن‌ها را به زواندی بی‌مصرف بدل می‌کرد. این روند سرکوب و عقیم‌کردن برای علوم انسانی شدیدتر از علوم طبیعی و فنی بوده است. همین سرکوب و عقیم‌کردن است که در پی خود، نیاز به «واردکردن/مصرف» تکنولوژی مرتبط را فراهم می‌کند. این، نکته‌ای مهم است و اشاره به روندی دارد که تا امروز ادامه یافته است.

این روند را می‌توان با پاسخ به پرسشی دیگر، توضیح داد.

آیا علم را می‌شود مصرف کرد؟

گفتیم به این علت که علم خود را چونان فرایند/سنت آشکار می‌کند، نمی‌تواند در سازوکار مبادله و مصرف وارد شود و آنچه در این سازوکار مبادله می‌شود، «تکنولوژی» است، نه علم.

اما یک مسئله باقی می‌ماند: پس چه چیزی در نهادهای آموزشی آموزانده و آموخته می‌شود؟

این، نکته‌ای اساسی است. علم را نمی‌توان به شکل حقیقی آن (یعنی به صورت فرایند/سنت) مصرف کرد بلکه از یکسو باید آن را به «کالا»یی مبادله‌پذیر بدل کرد و از سوی دیگر، کل سیستم آموزشی را بر پایه‌ی «به‌یادآوردن (سنت شفاهی)» بنا کرد نه «یادگرفتن/نوشتن».

سازوکار آکادمیک ما علم را به یک «کالا» تبدیل می‌کند که با «به‌یادآوردن» مشخصات این کالا می‌شود مدرک گرفت (این، خود شکلی بازگونه از همان سنت شفاهی مکتب‌خانه‌ای است که در پی «حفظکردن» و سپس پس‌دادن محفوظات می‌افتد) اما در جهان بیرون از آکادمی «تکنولوژی» است که مصرف می‌شود.

بگذارید نمونه‌ای بیاورم. در میان تمام دانش‌جویان این حرف معنایی روشن دارد که «اون چیزی که تو دانشگاه می‌خونی هیچ ربطی با کاری نداره که می‌خواهی بیرون انجام بدی!». از دو فرد انتزاعی می‌شود نام برد: یک ایرانی که در دانشگاه ما درس می‌خواند و یک ایرانی دیگر که به دانشگاهی مثلاً اروپایی می‌رود. فرد اولی چون اساساً با یک کالا روبه‌رو شده توانایی ایجاد هیچ فرایند/سنتی را ندارد، کالا را مصرف می‌کند، مدرک می‌گیرد و بعدها هم «در خود کار» راه و روش کار با تکنولوژی‌های بیرون از دانشگاه را یاد می‌گیرد. اما فرد دومی یکباره خود را در «فرایند/سنت»ی نیرومند می‌بیند. در این فرایند/سنت رشد می‌کند و می‌بالد، یا خود همان فرایند/سنت را گسترش می‌دهد یا به گسترش دستاوردهای فنی و تکنولوژیک آن کمک می‌کند. برای او تضادی میان علم آموخته در دانشگاه و تکنولوژی به‌کارگرفته‌شده در بیرون وجود ندارد و چه بسا یکی بدون دیگری بی‌معنا و بیهوده می‌شود. اما برای فرد اولی تضادی رفع‌ناشدنی در وضعیت میان درون و بیرون دانشگاه وجود دارد که به برپیش‌شدن ارتباط آن دو می‌انجامد. فرد اولی صرفاً برای رسیدن به امتیازهای مالی مصرف تکنولوژی در بیرون است که «کالا»ی علم را در درون می‌خرد و مصرف می‌کند.

تضاد دوم میان «یادگرفتن/نوشتن» و «به‌یادآوردن» است. توقف فرایند/سنت‌های علم در چند سده‌ی پیش در ایران اولی را به نفع دومی نابود کرد که دقیقاً همراه می‌شود با پیروزی «قول» بر «استدلال»؛ چیرگی گفتار عرفانی و تاریک‌اندیشانه بر گفتار فلسفی؛ تسلط گفتار اشعری بر گفتار عقلی؛ گفتارهایی که هنوز هم مختصات تفکر را در دوره‌ی کنونی تعیین می‌کنند و چیرگی‌ای تام دارند.

پس در چنین وضعیتی است که نیازی روز افزون به «واردکردن/مصرف» تکنولوژی حس می‌شود. مصرف علم چونان یک کالا و مصرف تکنولوژی، روندهایی هم‌پسندانه. و برای کامل‌شدن پازل، باید سرکوب و عقیم‌کردن فرایند/سنت‌های علم توسط حکومت‌ها را در کنار چنین روندی گذاشت تا بفهمیم چگونه ایدئولوژی اقتصادی و سیاسی چیره (منطق بازاری و تاریک‌اندیشانه‌ی حاکم) دست‌درست عامل‌های اجتماعی ریشه‌دار، ما را در چنین وضعیتی اسیر کرده است.

یک نمونه: روان‌شناسی

نمونه‌ی روان‌شناسی را از این‌رو برگزیده‌ام که در دو دهه‌ی اخیر رواج سرسام‌آور «تکنولوژی وارداتی» آن دست‌درست گفتار عرفانی و تاریک‌اندیشانه‌ی حاکم به چنان‌آش در هم‌جوشی بدل شده که می‌شود گفت بخش‌های بزرگی از پهنه‌ی تفکر را ویران کرده است و از سوی دیگر، یکی از بهترین نمونه‌های تجلی روند بالا است.

روان‌شناسی چونان فرایند/سنتی علمی در ایران پیشینه‌ی چندانی ندارد اما به‌شکلی ابتدایی و در سطحی ناعلمی می‌شود برخی از مباحث آن را در فرایند/سنت‌های فلسفی تحت عنوان حکمت عملی (اخلاق، تذهیب نفس و...) پی گرفت. از سوی دیگر، در همین حوزه است که گفتار تاریک‌اندیشانه‌ی حاکم به‌شدت مسلط بوده و پس از پیروزی‌اش بر گفتار عقلی و استدلالی، یکسره یک‌ه‌تاز شده است.

واردکردن «علم/کالای» روان‌شناسی به دانشگاه به دوره‌ی پهلوی دوم (دهه‌های چهل و پنجاه) برمی‌گردد. هر چند می‌توان رگه‌هایی از توجه علمی‌تر به روان‌شناسی را در کارهای تک‌افتاده‌ی برخی متفکران در دهه‌های آغازین سده‌ی چهاردهم خورشیدی (متفکران متأثر از تفکر ماتریالیستی یا تجربی) پی گرفت اما هم به‌خاطر تسلط نگرش جمع‌محور و هم به‌خاطر تک‌افتادگی و محدودیت کمی، همین توجه ناچیز هم کنار گذاشته می‌شود.

تسلط عمومی گفتار تاریک‌اندیشانه با تمایه‌های عرفانی در دهه‌های پیش از دهه‌ی هفتاد خورشیدی نمی‌گذشت تکنولوژی مرتبط با روان‌شناسی یعنی کلینیک‌ها، کتاب‌های روان‌شناسی و... حتا اگر وارد شود، رواج چندانی داشته باشد چرا که مصرف‌کنندگان بالقوه‌ی این تکنولوژی هنوز می‌توانستند در گفتار عرفانی و اخلاق سنتی راه چاره‌ای برای خود بجویند و هنوز به آن گفتار آن‌قدر اعتماد وجود داشت که احساس بی‌نیازی به مصرف‌کنندگان بدهد.

مصرف‌کنندگان بالقوه‌ی آن سال‌ها در میانه‌ی دهه‌ی هفتاد است که به تکنولوژی روان‌شناسی رو می‌آورند و از آن زمان است که با هم‌گیری «تکنولوژی» روان‌شناسی می‌شویم. از نوشتارها، ترجمه‌ها و مجله‌های رنگارنگ گرفته تا کلینیک‌ها، کلاس‌ها و همایش‌ها. و همه‌ی این‌ها قرار است ما را از حال بد به حال خوب راه برند.

دلایل چنین همه‌گیری‌ای را نمی‌شود در این‌جا بیان کرد و تنها می‌شود به یکی از دلایل‌ها یعنی بی‌اعتمادی به آن گفتار الهیاتی اشاره کرد.

در کنار این همه‌گیری، «علم/کالا»ی روان‌شناسی در آرامش در دانشگاه مبادله می‌شود و خریداران، همان شکاف آشنا را میان مصرف «علم/کالا» و مصرف تکنولوژی آن در بیرون حس می‌کنند. دانش‌جویان روان‌شناسی در درون دانشگاه «علم/کالا»هایی را مانند روان‌شناسی گشتالت، رفتارگرایی و... را «به یاد می‌سپارند» اما در بیرون از دانشگاه، در کلینیک‌ها، در مجله‌ها و کنفرانس‌های‌شان با گرفتن حق ویزیت‌ها و ورودی‌های سرسام‌آور «از دولت عشق» و تجسم خلاق کارلوس کاستاندا و... را تجویز می‌کنند. روان‌کاوی چون هنوز به «کالا»یی مبادله‌پذیر بدل نشده است و هنوز توانایی مبارزه‌اش را با تاریک‌اندیشی و «روان‌شناسی تکنولوژی‌شده» از دست نداده است، منفور ایدئولوژی حاکم، تدریس آن در دانشگاه ممنوع و درصد آثار چاپ‌شده‌ی مرتبط با آن در قیاس با دیگر گفتارهای روان‌شناسی به غایت ناچیز است.

همبستگی مشخص روان‌شناسی تکنولوژی‌شده با گفتار عرفانی و تاریک‌اندیشانه را می‌شود با خواندن کتابی مانند از دولت عشق به‌تمامی دریافت، کتابی که در سال دست‌کم تعداد سی‌هزار نسخه‌ی آن نقداً به فروش می‌رسد و تاکنون به چاپ پنجاه و یکم رسیده است.

روان‌شناسی تکنولوژی‌شده

به همان شکل که تکنولوژی موبایل یا لپ‌تاپ یا پزشکی را به کار می‌بریم، تکنولوژی روان‌شناسی را هم به کار می‌بریم. یکی از دلایلی که گفتار تاریک‌اندیشانه‌ی حاکم به‌سادگی با روان‌شناسی تکنولوژی‌شده‌ی کاترین پاندر، وین دایر و کاستاندا همراهی می‌کند این است که این‌ها همان گفتار تاریک‌اندیشانه را به‌شکلی بزک‌شده باز می‌گردانند و باز تولید می‌کنند.

«قول» نقشی بنیادی در تکنولوژی روان‌شناسی دارد و «استدلال» در آن جایی ندارد و برای تأیید حکم‌ها، به آوردن مثال و نقل «قول» بسنده می‌شود؛ حکم‌هایی راحت‌القولم برای اذهانی ساده‌انگار. برای نمونه، چیزی به نام «قانون جذب» که ورد زبان مصرف‌کنندگان این تکنولوژی است، دقیقاً مانند قانون‌های ترمودینامیکی عمل می‌کند: شما «چیزهای خوب» را مدام تکرار می‌کنید و «با تمام وجود» یا می‌خواهیدشان یا از کائنات (هستی) درخواست‌شان می‌کنید، پس طبق قانون جذب «چیزهای خوب» به سمت شما می‌آیند. یا در همان کتاب از دولت عشق آمده است که اگر چیزی را از دست دادید (چه معشوق‌تان چه ماشین‌تان) می‌توانید با «نوشتن نامه به فرشته‌ی آن» آن را باز پس بگیرید و بعد، چند مثال از مردان و زنانی آورده می‌شود که چیزهایی را از دست داده‌اند و با نوشتن نامه، به دست‌شان آورده‌اند.

این‌ها دقیقاً مانند تکنولوژی‌هایی برای رسیدن به آرامش از دست‌رفته و برای به‌چنگ آوردن فقدان‌ها مصرف می‌شوند که هم با تاریک‌اندیشی حاکم بر ما هماهنگ‌اند و هم مُسکن‌هایی اعتیادآوراند برای حذف و نابودکردن هرگونه کنش-تفکر.

[1] من در این‌جا تنها به فرایند/سنت علم پرداخته‌ام و در انتزاعی نظری، فرایند/سنت فلسفه یا تفکر منطقی را کنار نهاده‌ام. باید در همین‌جا بگویم که متوقف‌شدن این فرایند/سنت، خود، نقشی بنیادی در فروافتادن ما در ورطه‌ی مصرف تکنولوژی داشته و از نظر تاریخی هم مقدم بر و تا حدی، علت توقف فرایند/سنت علم است.

[2] مانند علم پزشکی که با توقف فرایند/سنت آن - حول و حوش سده‌ی هفتم - یک‌سره به تکنولوژی سنتی‌ای بدل شد که صرفاً مثلاً دستاوردهای علمی ابن سینا را «مصرف می‌کرد». بعدها هم که دیگر جواب نداد، دست‌به‌دامن دستاوردهای «علم» اروپا در پزشکی، بهداشت و... شدیم.

[3] برای نمونه، علم ستارشناسی که با توقف فرایند/سنت‌اش، در شکل‌های طالع‌بینی و فال‌گیری باز آوری شد. یکی‌دو سده پس از کنار گذاشته‌شدن تام‌تمام‌اش، مجبور شدیم «تکنولوژی‌اش» را «وارد کنیم» و هنوز هم چشم‌به‌راه دستاوردهای ستارشناسی دیگران باشیم.

[4] این مبارزان به‌هیچ‌وجه مانند جریان‌های ارتجاعی یا سلطنتی یعنی همان جریان «واردکردن/مصرف»، «علم» اروپا را «مضر به حال عامه» یا «ویران‌کننده» اساس دین نمی‌دانستند. پس منظورم از «فعال‌کردن آن فرایند/سنت‌های علمی و تجربی» چیزی بر ضد یا بدون توجه به «علم» اروپا نیست. آن‌ها می‌خواستند ایران هم مانند آن کشورها «در جاده‌ی ترقی قرار بگیرد».

[5] منظورم از «علم» اروپا این نیست که «علم» اروپایی و غیر اروپایی دارد. من اساساً میانه‌ای با عبارت مضحک و بی‌معنی «علم بومی» ندارم. آوردن این مضاف‌الیه صرفاً به مکان اشاره دارد، نه به ماهیت.